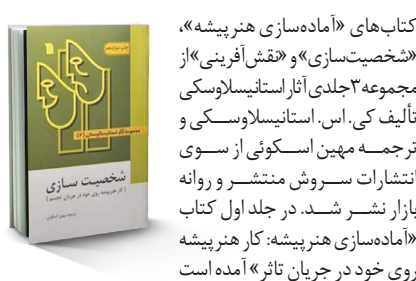


پیشخوان

نظریه‌ای برای بازیگری



کتاب‌های «آماده‌سازی هنرپیشه»، «شخصیت‌سازی» و «نقش آفرینی» از مجموعهٔ جلدی آثار استانیسلاوسکی تألیف کی. اس. استانیسلاوسکی ترجمه مهین اسکویی از نسوی انتشارات سروش منتشر و روانه بازار نشر شد. در جلد اول کتاب «آمادسازی هنرپیشه: کار هنرپیشه روی خود در جریان تاتر» آمده است استانیسلاوسکی نام هنری مستعاری است که کنستانتین الکسی‌یف، بازیگر و کارگردان مشهور و صاحب‌نظر به اهل روسیه در ۲۲سالگی بر خود نهاد. او در ۱۸۶۳ در مسکو به دنیا آمد و در ۱۹۳۸ درگذشت، بنابراین در بحبوحه جریان‌های پیش و پس از انقلاب کمونیستی و نیز جنگ جهانی اول در اوج فعالیت‌های تئاتری خود بود.استانیسلاوسکی، در بی‌سال‌ها ممارست در عرصه تئاتر به نظریه‌ای در بازیگری مشهور به «سیستم» دست یافت که در این سه جلد تشریح شده‌است. جلد دوم کتاب «شخصیت‌سازی: کار هنرپیشه روی خود در جریان تجسم» در صحنه‌ای عمومی به‌دلیل تک‌تک عناصر تشکیل دهندهٔ آن ساده‌ترین و طبیعی‌ترین حالت انسانی است. طبیعی بودن روی صحنه، نوع تقویت‌شده‌ای از طبیعی بودن روزمره است، بنابراین باید آن را به وسیله سیستم از نو ایجا کرد. جلد سوم کتاب «نقش آفرینی: کار هنرپیشه روی نقش»، نقش (بازی‌شده)، شخصیتی است که به‌سوی «فرآینی شدن» جهت یافته و باید در گذشته و آینده نقش وجود داشته باشد. شخصیت موجودی فراتر و بالاتر از اعمالی است که به‌عنوان پاره‌ای از نقش انجام می‌دهد. چاپ سیزدهم جلد اول و چاپ دوازدهم جلد دوم و جلد سوم این مجموعه با شمارگان ۰۰۰۵نسخه و با قیمت دوره ۳جلدی ۲۵۰۰۰تومان توسط انتشارات سروش در اختیار علاقمندان این حوزه قرار گرفته است.

پیشخوان

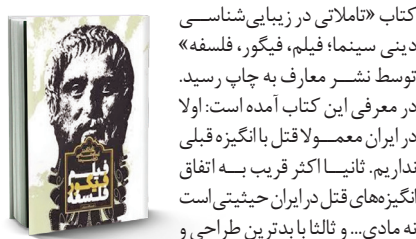
مسئله سیاست

کتاب «فلسفه سیاسی» نوشته جین همپتن به‌تازگی با ترجمه خدایار دهپمی توسط نشر نو منتشر و راهی بازار نشر شده است. همپتن این کتاب را با این نیت نوشته که خواننده را به‌شکل جدی درگیر بحث کند

و جایی برای تفکر خواننده برای خودش و مشارکتش در بحث باقی نگذارد. او خود در مقدمه می‌گوید قصد و نیتش صرفاً این نیست که به خواننده بگوید حرف‌های فلسفه چگونه به مسائل فلسفه سیاسی فکر کرد داند. بلکه می‌خواهد خواننده را مجاب کند این مسائل، مسائل آنها یعنی مخاطبان هم هست. مولف «فلسفه سیاسی» می‌گوید کتابش شامل پژوهشی در تاریخ‌نگار پی‌رذاری سیاسی هم هست. بر منظر به‌پردازان سیاسی معاصر فقط زمان کوتاهی از تاریخ بود، اما بخش اعظم نظریه‌پردازان‌های سیاسی مهم و پرنفوذ پیش از قرن بیستم انجام گرفته است. «همپتن می‌گوید نظریه‌های سیاسی یونان باستان، قرون وسطا، اوایل دوران مدرن و قرن نوزدهم را هم در کتاب خود عرضه کرده؛ آن‌هم نه صرفاً به این دلیل که این‌نظریه‌ها در جای خود جالب و مهم‌اند، بلکه همچنین به این دلیل که مولد بسیاری از اندیشه‌هایی بوده‌اند که فیلسوفان معاصر در نظریه‌هایشان به‌کار می‌گیرند؛ مثل حقوق، ضابط، قرارداد اجتماعی، فایده، کمال خواهی و برابری. کتاب پیش‌رو ۲بخش اصلی دارد که هر کدام ۳فصل را در خود جا داده‌اند.

پیشخوان

فیلم، فیگور، فلسفه



کتاب «تاماراتی در زیبایی‌شناسی دینی سینما» فیلم، فیگور، فلسفه» توسط نشر معارف به چاپ رسید. در معرفی این کتاب آمده است: اولاً در ایران معمولاً قتل با انگیزه قبلی نداریم. تانسیا اکثر قرب به اتفاق انگیزه‌های قتل در ایران حیثیتی است نه مادی… و تانسا با بدترین طر‌احی و نقشه و در نامناسب‌ترین زمان‌ها و

مکان‌ها اتفاق می‌افتد. مثلاً تنها نقشه و طراحی قاتل این بوده که

پاره‌اجری از گوشه‌ای بردارد و اتفاقی برنده بگیجگاه مقتول… پس یک کار آگاه فیلم پلیسی ایرانی معمولاً خیلی لازم نیست به‌دنبال

سرنخ‌های خاص و پنهان باشد.

نویسنده در مقدمه این کتاب می‌نویسد: «گاهی با خود فکر می‌کنم اگر به جای نوشتن از عالم و آدم، جرأت داشتم که از اوضاع روزگار خویش بنویسم، هم آموزاننده‌تر می‌شد، هم خوانندنی‌تر. چطور ممکن است آدم خودش نتواند خوب زندگی کند و بخواهد خوب زندگی کردن را به دیگران بیاموزد؟ پناه می‌برم به خدای مهربان اگر بناسنت این حرف‌ها بویی از ناشکری بدهد. قطعاً منظرم این نیست، با قطعاً و حتماً امیدوارم اینگونه نباشد. در مضامین برخی از احادیث می‌توان اینگونه برداشت نمود(به تعبیر بنده) که خداوند می‌فرماید ای بنده من، هر وقت خواستی با من خلوت کن و آرزوهایت را از من بخواه که حواجزی تو را برطرف کنم، اما بنده‌داری به من یاد نده! یعنی من می‌دانم و فقط من می‌دانم. هر وقت و در هر لحظه چه مرگت است اما بهترین چیز برای تو می‌باشد در هر لحظه و همه وقت، همین چیزهایی است که برایت اتفاق می‌افتد.» این کتاب در ۷بخش به موضوعاتی نظیر سینماچه نیست؟، ملاحظاتی در جامعه‌شناسی سینمای ایران، از دیدن جمعی تازیده‌شدن جمعی و… می‌پردازد.

داستان

نویسنده‌ای که در فاصله‌ای بعید و غریب از ما (فرانسه) می‌زیست اما آنچه از عشق، معنویت، کودکی، طبیعت و البته مرگ می‌نوشت، به مذاق و مزاج خوانندگان فارسی‌زبان خوش نشسته بود. حالا او از آستانه، گذشته و به جهانی دیگر سفر کرده اما آثارش با آن نثر و نگاه شاعرانه و ظریف، همچنان خواننده خواهد شد؛ چنان‌که همین روزها کتاب دیگری از بوبن، جامه زبان فارسی به تن خواهد کرد. این کتاب، «کمی تاریکی برای خوب‌دیدن» نام دارد و سمیه سزاوار شریعتی و مژده ابراهیم‌نجاج، آن را از متن اصلی فرانسه به فارسی برگردانده‌اند. آنها کتاب دیگری از این نویسنده و شاعر فقید را هم در دست ترجمه دارند به نام «شب دل». کتاب «کمی تاریکی برای خوب دیدن» شرحی است از مواجهه بوبن با نقاشی‌های نقاش بزرگ فرانسه، پی‌په سولاز که از قضا او هم همین چند روز پیش، در ۱۰۲سالگی درگذشت. آنچه می‌خوانید، بریده‌هایی است از همین کتاب که هفته آینده از سوی نشر خزّه منتشر خواهد شد.

از خودم می‌پرسم چه چیزی اول مرا خواهد کشت. جواب می‌دهم شاید یکی از همین قهوه‌های خود تلخی که خیلی دوستشان دارم. مرگ ما جایی اتفاق می‌افتد که علاقه‌مان وجود دارد؛ مشروط بر اینکه رگی از بین رگ‌های بی‌شمار، ناگهان به مغز دستوری مینویسد که ارتباط با قاره بدمن، مخایره نکند. ادم‌های قرن ۱۷ بیش از هر چیز، از مرگ در خواب –سرسرگرمی شرم‌آور و نهایی زندگی– می‌ترسیدند. آنها دانشن می‌خواستند با واقعیت، چشم در چشم شوند؛ چنین خواسته‌ای را در چشمان کافکا نیز می‌بینم؛ چیزی که منجر به شب‌زنده‌داری‌های طولانی چنددهه‌های می‌شود.

قطار، با بکندن من از خودم و آسایشم، مرا به این دیدار و کسنانی نزدیک می‌کند که پرشورتر از عاشقی که منتظر صدای پای معشوق است، انتظار خدا یا نیستی را می‌کشیدند. من امشب همچون کسی که وارد دینی می‌شود، قدم به داخل قطار گذاشتم. نمی‌دانم چه کسی، چه چیزی و چه زمانی مرا خواهد کشت اما احساس می‌کنم حرکت در این شب مست از سیاهی، می‌هیج فکر و باوری، مرا به نامیراهای خستگی‌ناپذیر نزدیک می‌کند. و جب‌به‌وجب واکن، افکارم را می‌نساند اما معهود مسافرائی که با من برخورد می‌کنند مردی را می‌بینند که در صندلی چسبیده به شیشه، زندانی است و ناگزیر، دست و پا زانوهایش را که به دلیل نااشیگری طراحان قطار در عذائند وادار به اطاعت می‌کند. طراحان قطار، همان جلادانی هستند که تن و تنفس اوچایی روح را بر حسب میلی‌متر اندازه می‌گیرند. در حقیقت من آن زائر بیچاره‌ای که آنها فکر می‌کنند نیستم؛ من وسیع‌ترین مرد دنیام؛ کارگاه ستاره‌ها.

مقابل دروازه دنیای دیگرم. خانه‌ات، پشت دروازه، پایین شبییی که تک‌تک سنگ‌یزه‌هایش را خوب می‌شناسم. تولتو می‌خورد. دو ماشین جلوی دروازه‌اند. بی‌آنکه به بازدیدکنندگان گوش دهم، کلماتی را که لای دندان‌هایشان خرد می‌شود، می‌شنوم و طعم گس ستاره‌ها را در لیوان‌هایشان می‌چشم. بیرون رفتن از خود، بسیار آسان است. راننده تاکسی خیلی دورتر از من، پایین شیب، منتظر است؛ تنهایی من رصدخانه آسمان است. از نقطه ه‌اشدگی مطلق می‌توان به قلب خدا و انسان‌هایی پرید که او را در سینه خود حفظ کرده‌اند.

مثل همیشه، اصل، نزدیک‌ترین است؛ این دروازه به روی اندیشه‌هاش –سینه مالا مال از چدنش –سسته شده است. شاید در واقعیت از جنس دیگری باشد اما چه کسی می‌تواند ادا کند اشیاء، برای تطبیق خود با خلق و خوی ما، دست‌کم یک لحظه اتم‌هایشان را عوض نمی‌کنند یا همچون دانش‌آموخته‌ای بعد از مراسم فارغ‌التحصیلی و رسیدن به خانه، ربووش گل دار و طلائی خود را از تن نمی‌کنند تا احساس راحتی کنند؟ امشب، مقابل چشمانم که در کروژو آهسن گذاخته‌ای بود، این دروازه غیرقابل عبور از جنس چدن خام است. می‌دانم پشت دروازه، ابتدای راه، پوشیده از برگ‌های سوزنی کاج است. ماه با آنها میکادو بازی می‌کند. زندگی، تکرار لکت‌وار یک کلمه واحد است و مرگ ما لحظه‌ای است که آن کلمه سرانجام به طور کامل ادا شود. این دروازه،

فرهنگ



جست‌وجوی آن چه به قلب اصابت کند

بخشی از کتاب در حال انتشار «کمی تاریکی برای خوب‌دیدن»؛ آخرین اثر کریستیان بوبن به فارسی

یادگاری معنوی: چشمان طلاکوب‌شده پدرم، تب رفتن گرفته بود. پشت سر مأموران راه افتاد و از کنار صخره ساحلی فراسیاه مرگ رد شد. مرگی در کار نیست؛ تنها دعوت‌نامه‌ای محرمانه برای هر کس وجود دارد؛ رویداد بسیار قدرتمندی که هرکمان –همان کوچولوی حریص و سیری‌ناپذیر– از گاززدن آن ناکام می‌ماند و حتی نمی‌تواند خود را به آن نزدیک کند. نگاه پدرم زیر باران سخنانم، ساده و در عین حال عمیق بود؛ حرف آخری در کار نبود. زبان در ما، پیش از قلب، از بین می‌رود. در چشم‌این مسافران که همان محضران هستند – آدم‌های نفس و سکوت و نور– قلب تار تافتگی باورنکردنی بالا می‌رود. چرا از این چشم‌ها باخبریم؟ چون فانوس من شده‌اند تا وسط روز چرک‌الود این دنیا، سوار بر این مدرن‌ترین لغزنده که دشمن قسم‌خورده تل آهن‌پاره‌های مسیحایی است راه بیفتیم.

– چقدر باید به‌تون بپردازم، آقا؟

جواب بی حساب و کتاب من به دوره گردی که با پسرش می‌آمد حجره‌های گاراژم را با کاسازی کند تا راه نفس همه‌چیز باز شود، باعث شد تا برق شادی کودکانه‌ای در چشمانش بدرخشد. اما من غرق تماشای پسر غیراجتماعی‌اش بودم که ماهی‌تابه‌ها، قوری‌ها و لاستیک‌ها را در کامیون می‌چید. این تَب‌ریت همتای ظرافت ذن، ربودن نور، بود.

گل‌ها، شعرها و چشمان آگاه مردگان، روشنایی لازم برای زندگی کردن و نوشتن را به من می‌دهند. من در جست‌وجوی انسانم تا خدا را ببینم. من در جست‌وجوی چیزی هستم که مستقیم به قلب اصابت کند؛ تیسری که روز مغز به سر‌یع‌ودین‌ر از پا درآورد. گوزن، روح است؛ معبد ابدیت؛ آخرین معنای یافته‌شده برای برقی که روی آتش جهنم می‌بارد. من این آرامش را در روش‌های یکسانی هستند که باعث باز‌شناختم؛ فانوسی در اقیانوس متلاطم اتم‌ها.

ساعت، از سر اجبار، به پایان من نزدیک می‌شود؛ همچنان‌که به پایان آنها که مرا خواهند خواند. اما به پایانش توفه، نه. این داستان عصبی‌مان روی تو باز می‌کند. مرگت به فک‌رش نخواهد رسید که در آن به دنبال تو بگردد. زندگی فقط یک روز و یک شب طول می‌کشد. زمان، همان نان سوخاری است که با دستمان عصبی‌مان بریزیم می‌کنیم؛ همان هاله خاکستری مایل به اخراپی‌آبی که ساختمان‌های بسته‌بندی‌شده از دانه‌های ماسه زمان است که لای انگشتان پای صندل پوش توریست‌ها یا در شیر چین و چروک گوشه چشم بیهوش‌زان می‌چسبد. زمان، متشکل از چنین ذرات ریزی است که از شکاف اندکی عشق به روحمان نفوذ می‌کند. من از بست، چیزی –برف می‌کشم.

در بخشی از کتاب می‌خوانید: جواب بی حساب و کتاب من به دوره‌گردی که با پسرش می‌آمد حجره‌های گاراژم را پاکسازی کند تا راه نفس همه‌چیز باز شود، باعث شد تا برق شادی کودکانه‌ای در چشمانش بدرخشد. اما من غرق تماشای پسر غیراجتماعی‌اش بودم که ماهی‌تابه‌ها، قوری‌ها و لاستیک‌ها را در کامیون می‌چید. این تَب‌ریت همتای ظرافت ذن، ربودن نور، بود.

سال‌های پنجاه، تابلوهای تو با چنین جدیدمانی آشنا بودند. بوم‌های سیاه‌تکیه‌زده به هم، چمچت را به روی دنیای دیگری باز کردند؛ چنان‌که برف اجازه داد عشق دیگری را متصور شوی. تابلوهای سیاهت صدای بیل، شن کش، قیچی باغبانی و پایه‌های فرغونی را داشتند که انگار به جای چیده‌شده، آنجا براف شده بودند. پس از آن، خالی و فراخ‌شدن قلب و اندیشه اتفاق افتاد که معنای دوست‌داشتنتی زندگی است. تابلوهایت تخلیه و مثل انباری خالی شدند. اما همانطور که خودم می‌دانی، خالی، خود، یک چیز است، نه هیچ چیز.

همیشه‌ی

مکتب

کریستین بوبن چگونه می‌نوشت؟

نگرش معنوی به جهان

کریستین بوبن، نویسنده فرانسوی که پنجشنبه گذشته چشم از جهان فروبست، متولد ۱۹۵۱ و یکی از نویسندگان مهم معاصر فرانسه بود. او در خانواده‌ای مهربان متولد شد و کودکی خوبی را سپری کرد. بوبن از همان دوران کودکی علاقه زیادی به مطالعه داشت. خودش در این‌باره گفته بود: «زندگی‌ام در کتاب‌ها سپری شده، به دور از دنیا و بدون اینکه بدانم بسا مطالعاتم همان کاری را کردم که پرندگان از روی غریزه با شاخه‌های درخت، آنها را می‌شکنند و می‌سایند تا شاخه نازکی را جدا کنند که به زودی به دیگر شاخه‌ها می‌پیوندد و لانه‌شان را می‌سازد.» بوبن در رشته فلسفه تحصیل کرد و پس از فارغ‌التحصیلی در زمینه روزنامه‌نگاری مشغول به فعالیت شد. او مدتی بعد در کتابخانه و موزه کار کرد و دوره‌های مددکاری روانی را نیز گذراند. این فعالیت‌های متفرقه علاقه او را به ادبیات نکشت و همواره به ادبیات علاقه‌مند باقی ماند. او از اواخر دهه ۷۰ میلادی کار نوشتن را شروع کرد و در دهه ۹۰ میلادی به اعتبار جهانی رسید. البته بوبن برای رسیدن به این اعتبار راه ساده‌ای در پیش نداشت. او در سال ۱۹۷۷ نخستین اثر خود به نام «نامه‌بنفش» را منتشر کرد که نتوانست مخاطبان زیادی را به خود

جذب کند اما او ناامید نشد و با بررسی بیشتر سلیقه مخاطب و پیشرفت در نویسندگی، آثار بعدی‌اش را به چاپ رساند و با اقبال مردم مواجه شد.

در میان نویسندگانی که آثارشان به فارسی ترجمه شده، اقبال بسیار زیادی به کتاب‌های بوبن وجود داشته

است، چه در میان مترجمان

و چه در میان خوانندگان. بسیاری از آثار او به‌دست مترجمان نامدر یا تازه‌کار به فارسی برگردانده شده و برخی از این

ترجمه‌ها بارها تجدید چاپ شده است و همچنان آثار بوبن

ترجمه و خوانده می‌شود. او در بیشتر آثارش به مفاهیمی همچون کودکی، ششوق و تنهایی پرداخته است. آثار این نویسنده فرانسوی را می‌توان در امتداد هم دانست که هر یک

توسط یک‌دنده تکه‌ای از پازل فکری اوست. نوشته‌های بوبن لحن خاص خود را دارند و در عین حال باتاب‌دهنده

اندیشه‌های معنوی وی هستند. پیروز سیار، مترجمی که نخستین‌بار بوبن را به فارسی‌زبانان معرفی کرد، بوبن را

ادامه‌دهنده سنتی از نوشتن معنوی در فرانسه می‌داند که عقبه‌اش به شاتو بریان برمی‌گردد. او در جلسه‌ای درباره این

موضوع گفته بود: «بوبن نویسنده‌ای بود که درون نوعی سنت ادبی می‌گنجید که در آن، گرایش‌های معنوی قوی است و

میان آثار او و متون دینی مسیحیت، ارتباطی پیوسته و آشکار

می‌چشم می‌خورد. او همچنین در گونه ادبی‌ای می‌گنجید

که نویسنده‌گان سرشناسی را در دل خود جای داده است،

البته اکثر این نویسندگان در ایران شناخته شده نیستند و

ناشران و مترجمان ما متأسفانه کمتر به سراغ آنها رفته‌اند.

در این‌گونه ادبی به نویسندگانی همچون سیمون وی، شارل

یوژن برناتوسریا، بل کولدول و… برمی‌خوریم. حتی اگر به

عقب‌تر برگردیم، باید از نویسنده‌ای همچون شاتوبریان یاد

کنیم که در کتاب مشهور خود با عنوان «بنوع مسیحیت»

که در ۱۸۰۲ انتشار یافت، درباره تأثیر دین مسیحی بر جهان

ادبیات به تفصیل بحث کرده و از دستاوردهای این دین برای

هنرهای گوناگون مانند نقاشی و موسیقی و پیکره‌سازی نیز

سخن به میان آورده است.»

در ایران پیروز سیار و مهوش قویمی بیشترین آثار را از بوبن

به فارسی برگردانده‌اند. از برخی آثار بوبن در بازار کتاب

چندین ترجمه به فارسی وجود دارد و شاید همین موضوع

کمی باعث سردرگمی مخاطب شود که بهترین ترجمه

آثار بوبن کدام است.

آنچه در این‌باره بدون مقایسه تطبیقی ترجمه‌های مختلف

می‌توان گفت این است که پیروز سیار شناخت بهتر و

کاملی‌تری از جهان بوبن دارد و با توجه به این شناخت

از اندیشه و جهان‌بینی او به ترجمه آثارش دست زده

است. همچنین، سیار به‌دلیل آشنایی با کتاب مقدس

در انتقال اندیشه‌های معنوی بوبن به فارسی موفق‌تر از

سایر مترجمان عمل کرده است. سیار درباره بوبن گفته

است: «…فضای نوشته‌های بوبن بین نظم و نثر، شناور و

ذهنی که شاعر می‌نوسد و اندیشه‌هایش پیوند تنگاتنگی

با صور بدیع خیال که تراوش ذهن خلاق اوست دارد.

شاید بتوان گفت که او از طریق آمیزش اندیشه و خیال به

فضاهای ذهنی آرمانی خویش راه می‌برد. اما از لحاظ قالب،

نور باقی ماند، تثبیت‌شده‌تر از سنخ مضامین آن است. بوبن

ویژه‌ای را مطرح کرد که گوهر آنها در آن چیزی خلاصه

است. «جست‌وجوی واقعیت

نابیدا» می‌نامید. اما میراثی که از لحاظ قالب و فرم از رمان

نوباقی ماند، تثبیت‌شده‌تر از سنخ مضامین آن است. بوبن

تماما به مضامین معنوی گرایش دارد و این بسیار آشکارتر

از آن است که نیازمند توضیح باشد.»

بوبن در کتاب «رفیق اعلی» کوشیده است تا با دیدی

عمیق و زبانی ادیبانه به تفسیر زندگی فرانسه‌سکوی قدیس

بپردازد. این قدیس مشهور ایتالیایی که یکی از بزرگ‌ترین

فرقه‌های مذهب کاتولیک را پدید آورد و پایه‌گذار نوعی

مشرب عرفانی در آیین مسیحیت شد، پیام‌آور عشقی

الهام‌گرفته از احساس عاطفی مادر نسبت به فرزند بود.

چرا که تنها صورت حقیقی عشق را نرفته در این احساس

می‌دید و بر آن بود تا آدمیان و حیوانات و نباتات و جمادات

را جملگی از این عشق حقیقی بهره‌مند سازد. در این‌باره

در فصل مربوط به کودکی فرانچسکو در کتاب حاضر

چنین می‌خوانیم: «فرانچسکوی کوچولو که این زمان

صورتش را به شیر و اشک آلوده است، از آن روی در آینده

تقدسی عظیم می‌یابد که از این گنج احساس مادرانه بهره

می‌گیرد و جانوران و درختان و جمله جانداران را از آنچه

مادران همواره برای او نوزاد خویش ابداع کرده‌اند، برخوردار

می‌سازد.»